فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc149576235)

[پیشگفتار 2](#_Toc149576236)

[جمع‌بندی مسئله 3](#_Toc149576237)

[مناقشه هفتم 4](#_Toc149576238)

[پاسخ به مناقشه هفتم 6](#_Toc149576239)

[نکته اول در پاسخ به مناقشه 6](#_Toc149576240)

## اصول/ حجیت قول خبره/مسئله ششم/مناقشات

## پیشگفتار

علی‌رغم اینکه برخی از آقایان خیلی سختشان بود که این آیه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**[[1]](#footnote-1) را به عنوان یک دلیل برای حجیت قول کارشناس بپذیریم در عین حال تلاش شد این شبهه‌ها و مناقشاتی که متوجه استدلال به آیه برای حجیت قول خبره است دفع بشود و استدلال به کرسی نشانده شود و به نظرم قابل دفع بود.

در تکمیل بحث و استیعاب بحث این را اشاره بکنیم که نکته‌ی دیگری هم بر این مباحث بیفزاییم و آن ملازمه بین وجوب سؤال که در مدلول مطابقی آیه آمده است با دو امر دیگر، تا حالا یک چیز را مطرح می‌کردیم ولی در واقع دو حکم دیگر اینجا طرف ملازمه است.

تا حالا می‌گفتیم وجوب سؤال با حجیت جواب ملازمه دارد این را بحث کردیم. روشن است که اینجا یک ملازمه دیگر هم متصور است و آن بین وجوب سؤال و وجوب جواب، به عنوان یک حکم تکلیفی و لذا اگر بخواهید جامع آن ملازمه را بررسی کنید باید به این توجه داشت که اینجا دو ملازمه هست و طولی هم هست و نظام کامل این ملازمات این طور است که وقتی شما بگویید سؤال خود را از این شخص مطرح کنید این وجوب سؤال و ارجاع سؤال به دیگری ملازم این است که او هم باید جواب دهد، وقتی می‌گویی برو از مجتهد بپرس یعنی مجتهد هم باید جواب بدهد،

یکی از ادله وجوب ارشاد جاهل همین آیه است، به خاطر این ملازمه می‌گوید شما را ارجاع دادم که از مجتهد بپرسی و از کارشناس و عالم سؤال کنی، واجب است سؤال کنی، مگر می‌شود که برای او واجب نباشد که جواب بدهد، باید جواب بدهد.

یک ملازمه عرفی دارد که وقتی سؤال شد باید جواب بدهد چطور خود سؤال ده تا قید داشت از جمله این بود که باید حکم الزامی باشد، مورد ابتلا باشد، وقتی الزامی نیست و مورد ابتلا نیست نمی‌گوید فاسالوا.

آن اجیبوا هم که از اینجا درآوردیم هم ده تا قید دارد ولی بین این دو ملازمه عرفی است نه ملازمه عقلیه، یک جاهایی امام می‌فرماید إن شئنا اجبنا و إن شئنا ترکنا آن مقام امامت است آن را یک وقتی اینجا بحث کردیم و آن معنا دارد جای خودش.

بنابراین وجوب سؤال مستلزم وجوب جواب است و همین‌طور ملازمه دارد با اینکه جواب هم حجت باشد اگر حجت نباشد چرا به او ارجاع می‌دهد، البته گفتیم ملازمه عقلیه نیست، ملازمه عرفیه است.

پس این یک بحث است که توجه به این داشته باشید که اینجا دو ملازمه دارد که یکی از آن‌ها را به تناسب بحث محل گفتگو قرار دادیم و اشاره کردیم و دیگری را الان اشاره می‌کنیم.

پس دو ملازمه است وجوب سؤال ملازم است با حجیت، افزون بر این می‌شود گفت ملازمه عرفیه دارد با وجوب سؤال از این جهت است که این آیه غیر از موارد قبل گفتیم با قاعده ارشاد جاهل هم ربط دارد.

# جمع‌بندی مسئله

۱- ارتباطات آیه این است این آیه در حجیت قول امام و سنت امام معصوم در مباحث کلامی مورد استدلال قرار گرفته است، به ضمیمه روایات، یا بدون ضمیمه

۲- در حجیت فتوا و قول و نظر مجتهد به طور خاص،

۳- در حجیت قول کارشناس به طور مطلق که محل بحث ما بود

۴- در حجیت قول مخبر و خبر واحد

۵- در وجوب فحص در عامی، کسی که نمی‌داند باید فحص کند

۶- در قاعده ارشاد.

این آیه در شش مبحث فقهی و اصولی محل استشهاد است و ما تلاش کردیم در همه آن‌ها این آیه کارایی دارد و قابل تأمل است و این‌جور نیست که به سادگی از استدلال به آیه در این شش مقام عبور کرد، این ظرفیت دلالت آیه است لااقل در شش مسئله مهم، «لااقل» می‌گویم برای اینکه اگر الان هم فکر بکنیم ممکن است چیزهای دیگر بر این فهرست افزود.

پس این آیه شریفه حداقل در شش مبحث فقهی، اصولی، کلامی قابل استشهاد است بعضی مسائل کلامی است بعضی از مسائل اصولی است و بعضی مسائل فقهی است. در تعلیم و تربیت هم اشاره می‌کنیم از باب آن بعد فقهی است.

حجیت قول و سنت امام، حجیت فتوا، حجیت قول کارشناس، حجیت خبر واحد، قاعده وجوب ارشاد و قاعده وجوب فحص بر عامی. اینها حداقل شش قاعده مهم است که می‌تواند به این آیه ارجاع داده بشود و ما به دلیل اینکه می‌گوییم ظرفیت دلالت آیات متفاوت از دلالت روایات و سایر اقوال است بعید هم نمی‌دانیم که این ظرفیت، ظرفیت حداکثری باشد و در خیلی از این موارد قابل استدلال و استشهاد باشد. حتی در بحث کلامی هم می‌شود به آن استدلال کرد حال به ضمیمه روایات یا بدون روایات.

این را عنایتی داشته باشید که این آیه در اینجاها می‌شود تمسک کرد در تنظیم مباحث طبعاً این نکته اخیر که می‌گوییم آیه با شش موضوع لااقل از موضوعات کلامی و فقهی و اصولی ارتباط دارد ابتدا باید تصویر را ارائه کرد حالا اینجا در جمع‌بندی این بخش به آن اشاره کردیم.

پاسخ واجب است گفتیم قیود دارد، ارشاد به احکام قیود است منتهی آن قیدها یا با انصراف درمی‌آید یا با یک جهتی از جهات و الا اصل این ملازمه ثابت است. وقتی می‌گوید برو سؤال کن، نیازت را رفع بکن، یعنی او باید جواب بدهد، در آن روایت هم آمده است که از جاهل سؤال نمی‌شود چرا نپرسیدی مگر آن که قبل از آن از عالم سؤال می‌شود چرا نگفتی و ارشاد نکردی؟

این نکته را توجه داشته باشید که ارشاد به احکام که می‌شود ارشاد به احکام واقعی نیست، هم احکام واقعی و هم احکام ظاهری، به او می‌گوید در شرایط علم اجمالی تکلیفت این است، یک حکم ظاهری است که به او می‌گوید در احکام واقعی هم اعم از احکام اولی و ثانوی و امثال اینهاست. این مطالبی است که در قاعده ارشاد باید مورد توجه قرار بگیرد.

چند نکته دیگر به طور مستقل ذیل آیه اشاره می‌کنیم گرچه به نحوی در تضاعیف کلمات هم آمد یا نیامده است بد نیست اشاره بکنیم.

همه این بحث‌ها که گفتیم در مبحث ششم بود، ششمین مبحث در آیه این بود که استدلال به آیه با چه موانعی مواجه است که پنج شش مانع در استدلال و اعتراض به استدلال را ذکر کردیم و آن‌ها را دفع کردیم. ضمن آن این جمع‌بندی را داشتیم که آیه با چه طیف وسیعی از مباحث کلامی، اصولی، فقهی مرتبط است که ملاحظه کردید.

# مناقشه هفتم

یک مبحث دیگر در آیه که این هم یک مبحث اصولی مهم است که می‌شود به عنوان مبحث هفتم در آیه مورد توجه قرار داد این است که آیا در آیه از حیث دامنه موضوعاتی که ارجاع داده می‌شود باید سؤال کرد و آنجا حجیت هم وجود دارد اطلاقی هست یا نیست؟

چون مورد آیه، همان **﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ﴾**[[2]](#footnote-2) یک بحث اعتقادی آن شکلی است که معلوم است.

بحث‌هایی که تا اکنون داشتیم مبتنی بر این بود که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** اطلاقی دارد هم در این طرف ملازمه و هم آن مدلول التزامی و طرف ملازمه که وجوب ارشاد و حجیت جواب باشد، گفتیم اطلاقی در اینجا هست، چه اعتقادات چه احکام و همه دامنه آن چیزهایی که مورد نیاز است می‌تواند در اطلاق این آیه داخل باشد.

**﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** بپرسید آنچه را که نمی‌دانید از دانایان، از آگاهان بپرسید، هر مسئله‌ای، اعتقادات، احکام، عبادات، معاملات، اطلاق دارد یا اینکه یک مدلول اجمالی فی‌الجمله دارد و اطلاق ندارد. تا الان مبنای بحث‌ها اطلاق بوده است.

ممکن است کسی بگوید آیه اطلاق ندارد برای اینکه اینجا حذف متعلق است و حذف متعلق می‌گویند دلیل عموم است ولی در اصول این را بحث کرده‌اند اینجا چیز مطلقی نداریم که حذف متعلق دلیل عموم است. حذف متعلق مشعر به عموم هست ولی این‌جور نیست که علی‌الاصول و علی‌القاعده اطلاق را افاده بکند. در آیه شریفه **﴿قُل لِّلمُؤمِنِینَ یَغُضُّواْ مِن أَبصَٰرِهِم﴾**[[3]](#footnote-3)، حذف متعلق بود آیه می‌گوید **﴿قُل لِّلمُؤمِنِینَ یَغُضُّواْ مِن أَبصَٰرِهِم﴾** چشم را بپوشانند از چه چشم را بپوشانند؟ آیه چیزی را ذکر نکرده است بعضی می‌گفتند پس این آیه اطلاق دارد، همان جا گفته می‌شد که حذف متعلق دلیل عموم و اطلاق نیست گرچه بی‌اشعار نیست، اینکه در کتب معانی بیان گفته‌اند که حذف متعلق دلیل عموم است جزو اشعارات است جزو معانی بیانی است که به ظهور نمی‌رسد در حد یک اشعار است.

حذف متعلق دلیل عموم است این یک قاعده معانی بیانی است و در حد اشعارات قبل ظهور است و الا واقعاً بگوییم حذف متعلق یعنی شمول، اطلاق؟ نه، اگر می‌خواست مطلق بگوید باید آن متعلق را بگوید.

**﴿قُل لِّلمُؤمِنِینَ یَغُضُّواْ مِن أَبصَٰرِهِم﴾** از اعضای جنس مخالف، عضو جنس مخالف، اگر این را می‌گفت اطلاق داشت حال که این را نگفته است کل اعضای دیگر ممنوع النظر است، تردیدی دارد.

سؤال: همیشه در متعلق و موضوع اطلاق را جاری می‌کنند

جواب: بله یعنی باید عنوان در خطاب بیاید بگوید رقبه، حالا این رقبه مطلق است و همه رقبه ولی اگر بگوید اعتق، فرض بکنید عتق به چیزهای مختلف هم متعلق است می‌توان اطلاق جاری کرد؟ یعنی باید عنوان در خطاب بیاید و مقدمات حکمت در آن سوار بشود، گفته است اعتق الرقبه، رقبه تقسیماتی دارد و تقسیمات را نگفته است و خود را گفته است اکرم العالم، عالم را گفته است.

اما اگر متعلق ذکر نشده است این در هاله‌ای از ابهام می‌رود تمایل این دلالت در حد اشعار به شمول است اما واقعاً می‌شود گفت مطلق است؟ سخت است.

لذا در آیه **﴿قُل لِّلمُؤمِنِینَ یَغُضُّواْ مِن أَبصَٰرِهِم﴾** گفتیم متعلق این غض چیست؟ اگر حذف متعلق دلیل عموم باشد آیه اطلاقی پیدا می‌کرد در وجه و نظر هم می‌گفت نگاه نکن، چون نگفته است به چه چیزی نگاه نکن یعنی هیچ عضوی از جنس مخالف نگاه نکن، تازه جنس مخالف هم در آیه نبود، پس فراتر از آن را می‌گوید لذا گفتیم اطلاقی در آیه نیست و شمول آیه را دو مصداق قرار می‌دادیم یکی عورت و یکی هم جایی که التذاذ باشد و دیگر اطلاقی در آیه نبود، چرا؟ برای اینکه حذف متعلق دلیل اطلاق و عموم نیست در حد ظهوری که در اصول و فقه به آن نیاز داریم در حد معانی بیان یک اشعاری دارد، یک شمولی در آن هست.

اینجا هم همین است؛ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ در چه موردی از آن‌ها سؤال بکنیم؟ اعتقادات است، احکام است، فروع است، چیزی نگفته است لذا این یک حالت مجملی دارد. این را در هفتم آورده‌ام و می‌شد در عداد آن مناقشات هم آورد که اصلاً پایه استدلال سست است این همه چیدیم و تقریر کردیم و مناقشات را دفع کردیم رسیدیم به یک مبحث جدیدی که تمام آن ساختمانی که این همه راجع به آن بحث کردیم و جلو آمدیم همه روی پایه‌ای است که اطلاق است و این اطلاق پایه چوبین و پایه سستی است برای این که این اطلاق متوقف بر این است که بگوییم حذف متعلق دلیل عموم است و اینجا هم حذف متعلق است **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**، در چه؟ در موضوعات؟ در احکام؟ در اعتقادات؟

این یک بحث جدی است که حذف متعلق دلیل عموم نیست در مقام احتجاج نمی‌شود گفت شمول وسیعی دارد علی‌رغم اینکه عنوان نیامده است، فقط می‌خواهیم بگوییم چون نگفته است پس همه چیز، همه چیز یعنی چه؟ نمی‌دانیم.

این را ممکن است کسی به یکی از این وجوهی که می‌گوییم جواب بدهد،

الان به ذهنم می‌آید که این در ادامه آن شش اشکالی که گفتیم، این اشکال هفتم به آن استدلال است که اطلاق را که گرفت نمی‌شود در حجیت قول خبر و مخبر و چه خبر واحد و چه کارشناس نمی‌شود استفاده کرد در واقع این مناقشه هفتم است.

مطلب این است که اطلاقی که مبنای استدلال شما در حجیت قول خبره و کارشناس است و احیاناً در وجوب ارشاد و جای دیگر هست اطلاق می‌باشد و اطلاق هم در اینجا مستند به حذف متعلق است که دلیل عموم است ولی حذف متعلق دلیل عموم است این قاعده‌ای است که در اصول غالباً نپذیرفته‌اند و این اشکال متوجه می‌شود.

# پاسخ به مناقشه هفتم

چیزها و نکاتی است که می‌شود به مناقشه هفتم پاسخ داد

## نکته اول در پاسخ به مناقشه

یک نکته این است که حذف متعلق به عنوان یک قاعده اصولی دلیل عموم نیست، درست است ولی نه اینکه هیچ وقت حذف متعلق دلیل عموم نیست، صرف حذف متعلق دلیل عموم نیست ظهور در عموم و اطلاق ندارد اما ممکن است در جایی با قرائنی بتوانیم اطلاق را استفاده بکنیم و اینجا ممکن است کسی بگوید قرائنی وجود دارد که بشود اطلاق را استفاده کرد و آن قرائن اینهاست.

یک قرائن این است که می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** این مناسبت حکم و موضوع که می‌گوید از عالم سؤال بکنید این طرف سؤال که می‌گوید اهل ذکر است مسئول‌عنه را که مشخص کرد چون مسئول‌عنه مشخص است مناسبات حکم و موضوع می‌گوید مورد سؤال آن است که با این عالم تناسب دارد. وقتی می‌گوییم **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** نمی‌گوید که بروید از عالم هر چیزی را بپرسید، مثلاً از طبیب ریاضیات را سؤال کن. از طبیب راجع به فقه بپرس، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** فیما هو متخصصٌ فیه، فیما هو عالمٌ به، این شاهد بر این است که مناسبات حکم و موضوع دایره دلالت را روشن می‌کند.

از یک جهت اهل ذکر، مناسبات حکم و موضوع را که نگاه بکنیم دایره محدود می‌شود که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** در هر چیزی؟ نه در چیزی که او اهل آن است، از این جهت محدود می‌کند.

ولی از جهت دیگر مناسبات حکم و موضوع می‌گوید سؤال که می‌کنی، از عالم از حیث این است که او در این مسئله عالم است، در هر چه عالم باشد همین است، حالا یا مدلول اطلاق پیدا می‌کند یا این نکته کمک می‌کند برای الغاء خصوصیت.

مناسبات حکم و موضوع دو سه چیز را افاده می‌کند

۱- اینکه مناسبات حکم و موضوع می‌گوید سؤال از عالم و کارشناس در هر موضوعی نیست، موضوع تخصص اوست باید دید کارشناس این هست یا نیست.

۲- اینکه سؤال که من می‌گویم برو انجام بده با امور دینی و شرعی و سعادت تو ارتباط دارد و الا چیزی که ربطی به اینها ندارد را کار ندارم، آیه در مقام آن نیست.

اینها محدود می‌کند منتهی همین مناسبات حکم و موضوع این جا به طور خاص می‌گوید آن که امور شرعی است و با زندگی شرعی و دینی تو ارتباط دارد همه مثل هم است، فرقی نمی‌کند این‌جور نیست که در یکی بگویم برو و در دیگری نگویم.

آیه که می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** کار ندارد کسی که ریاضیات را نمی‌داند برود از ریاضی بپرسد. آن که در مقام احتجاج مولا به او تمسک می‌کند و از حیث مولویت هم تمسک می‌کند برمی‌گردد به مسائلی که در دایره مولویت او و تکالیف او قرار می‌گیرد. آن که کار شارع است هر چیزی است که با او ارتباط دارد، اگر نظر ریاضیدان یا فیزیکدان یا عالم زیست در موضوع و متعلق و قیود حکم ارتباط دارد می‌گوید از او سؤال کن. عرف می‌گوید مسئول‌عنه را که مشخص کردی حیث سؤال معلوم است در حیث من قیدی ندارم.

مناسبات حکم و موضوع در اجواء شریعت است هر متکلمی در اجواء خود صحبت می‌کند، مناسبات حکم و موضوع که می‌گوییم ریشه در آن محیط شریعت دارد.

می‌گوییم حذف متعلق اینجا با این قرائنی که داریم مفید اطلاق است لااقل الغاء خصوصیت می‌شود. این یک، مفید اطلاق است ثانیاً الغاء خصوصیت می‌شود یعنی وقتی می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** در این بحث اعتقادی، چه فرقی می‌کند بحث اعتقادی دیگر هم همین‌طور است، حتماً برای شارع فرقی نمی‌کند.

بنابراین به مناسبات حکم و موضوع یا می‌گوییم اطلاق است یا الغاء خصوصیت می‌کنیم که فرقی نمی‌کند این با آن. اینجا اولویت نیست، در اعتقادات ممکن است اولویت باشد که می‌گوید اهل ذکر را مراجعه کنید ممکن است بگوییم در خدا هم همین‌طور است اما از آن پایین‌تر نمی‌شود گفت معلوم است که فحوا نیست ولی الغاء خصوصیت آن بعید نیست.

اینکه خدا می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** اینجا در بحث خاصی می‌گوید؟ اجمال دارد؟ خیر هر جا که ذکری هست و البته با شریعت تناسب دارد، با قطع نظر از این، آن قید شریعت و مربوط به شریعت بودن در آیه قطعاً وجود دارد.

پس؛

۱- بعید نیست که در اینجا با مناسبات حکم و موضوع اطلاق بدهیم.

۲- بعید نیست اگر اطلاق هم نگوییم الغاء خصوصیت بشود البته الغاء خصوصیت می‌شود در احکام قطعاً الغاء خصوصیت می‌شود در موضوعات کمی دشواری دارد

۳- در یکی از این آیات دارد **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾**[[4]](#footnote-4)، آن وقت بینات جای بحث دارد که ظاهرش یعنی دلیل و برهان ندارید، آن وقت بروید سؤال بکنید و زبر هم یعنی کتاب‌های آسمانی و بعید نیست این «بینات و زبر» قرینه‌ای باشد در کنار اینها برای اینکه هر چه می‌تواند به عنوان برهان در امور شرعی تلقی شود یا مربوط به کتب آسمانی است و به تبع ادله غیر قرآن هم مثل قرآن است، زبر قرآن را می‌گیرد و سنت هم جای او، هر چه با فضای اعتقادات و احکام ارتباط دارد را نمی‌دانید بروید از دانایان سؤال کنید. شبهات موضوعیه هم با واسطه‌ای در همان فضا قرار می‌گیرد و در آن‌ها هم از کارشناسان آن سؤال کنید.

علم با باء متعدی می‌شود و اینجا هم لَا تَعْلَمُونَ، **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾** اصل این است که این بِالْبَیِّنَاتِ جار و مجرور متعلق به اقرب است و اقرب هم لَا تَعْلَمُونَ است و **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾** دایره وسیعی دارد که اعتقادات، احکام را می‌گیرد و موضوعات مربوط به آن را هم می‌گیرد.

البته تسری اینها، موضوعات مشکلاتی در آن هست ولی به نظر می‌آید قابل دفاع باشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره نحل، آیه ۴۳ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نحل، آیه ۴۳. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره نور، آیه ۳۰. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره نحل، آیه ۴۴. [↑](#footnote-ref-4)